



امام علی «ع»

۲

تیمت همدان الذین همو همسوا
فجاوبنی من خیل همدان عصیته
فخاضوا لظاها واستطاروا اشراها
فلو كنت بوابا " علی باب جنبه

اذا ناب دهر جفتی وسهامی
فوارس من همدان غیر لئام
وکانوا ندی الهیجا کشر ب مدام
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

پیسوای ما نیز در علم جنگ سرآمد تمام فرماندهان عصر بوده است و معتقد بحمله بوده است و دفاع و مسامحت را دوست نداشته است یعنی بدشمن مهلت و فرصت نمیداد که پیشدستی کند و بتازد. شیخ مفید یعنی محمد بن نعمان المفید که از اعلام شیعه بوده است در کتاب ارشاد و مرحوم ملا محمد باقر مجلسی در کتاب الفتن از کلمات امام جمله‌ئی را روایت کرده اند که در نهج البلاغه نیست و سید رضی الدین نقیب الاشراف گوئی نیافته است: آن جمله در باب جهاد است که امام عقیده خود را در باب حمله کردن با صراحت یاد کرده است: امام در برابر صفوف جنگجویان خود چنین فرمود که: ایها الناس... یا اهل الکوفه دعوتکم الی جهادهو لاء القوم لیلا و نهارا و سرا و اعلانا و قلت لکم اغزوه قبل ان یغزوکم فانه ما غزی قوم" فی عقر دارهم الا ذلوا فتوکلتم و تخاذلتم و ثقل علیکم قولی: یعنی ای مردم ای مردم کوفه من شمارا بجنگ جهاد برانگیختم و سفارش کردم که به دشمن حمله کنید پیش از آنکه دشمن بشما حمله کند زیرا هر ملتی که در جنگ پیشدستی نمی کند و فرصت را از کف بدهد تا جنگ در کشور او وقوع یابد بی گمان خوار و بی مقدار شده است اما شما تعلیم مرا نشنیدید و بکار نبستید و شاید راهنمایی من شمارا سنگین و سخت آمد. سپاهیگری و علم فرماندهی او ازین جمله خوب معلوم می شود که مؤلف مروج الذهب یعنی مسعودی یاد کرده است ترجمه عبارت مروج بر این نشان است که چون امام با آرایش صفوف جنگجویان پرداخت معاویه بسربازان عراق که سپاهیان علی بودند نگاه کرده میدید که سران جنگ را چگونه فرمان میدهد و صفوف سپاهیان آنها را مرتب می کند و چون معاویه دید که علی بر مادیانی اشقر سوار است یعنی کهر و سرش برهنه است و جنگجویان و سرکردگان راجنان

در صفوف و اطراف جنگ مستقر می‌سازد که گوئی هر یک درختی کهن هستند که آنها را بیشتر در زمین نشانیده غرس کرده است و سپاهیان‌ش چنان ثابت و استوار بجای خود برقرارند که گوئی بنائی برآورده و باروئی برافراخته‌اند که از دیر زمان ساخته شده‌اند و چون معاویه او را برین نشان دید بعرعاص روی کرده گفت چه میبینی و این رشادت کز علی می‌نگری چه می‌پنداری؟ عمرعاص بی‌پاسخ گفت بزرگی آنکس می‌پردازد که در نهاد خود بزرگی دارد . این حکایت را پرفسور هانری لامنس در جلد دوم کتاب خود :

(Cours Grad ue De Traduction Francaise - Arabe 2partie
par H.Lammen.s.j)
از مسعودی نقل کرده است .

پیشوای مادر قضاوت نیز بی‌نظیر بوده است و مکرر برسبیل امتحان مسئله‌ئی از مسائل حکم را تشریح می‌فرمود که جواب بدهد و چون جواب او درست بود علی می‌فرمود قانون ، قابون یعنی خیلی خوب خیلی خوب و این دو کلمه رومی است خلیفه دوم نیز هر مشکلی را به او عرضه میداشت و میخواست که نتیجه آن را یاد کند و چون امام یاد میکرد عمر خورسند میگردد و می‌گفت لولاعلی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود عمر در حکم و قضاوت بگمراهی میرفت و یکی ازین جمله حکایتی است در باره دو نفر که بازنی خدعه کرده بودند و در تاریخ‌ها مسطور است و خلاصه آن حکایت برین نشان است که دو نفر مبلغی گران نزد آن زن امانت نهادند و با او شرط کردند که آن پول را هنگامی باز پس بدهد که هر دو حاضر باشند و برین ودیعه دیر زمانی بگذشت و روزی یکی از آن دو نفر پیش آن زن آمده پولی را که به امانت نهاده بودند مطالبه می‌کرد و می‌گفت از آن رفیق من که سالی میگذرد سفر کرده است خبری باز نرسیده است و معلوم نیست که زنده باشد و آنقدر با سوگند این جمله را یاد کرد که آن زن باور کرد و پول را به او پرداخت هنوز یک ماه ازین حکایت نگذشته بود که آن رفیق دیگرش نزد آن زن آمده امانت را مطالبت کرد و هر قدر آن زن سوگند یاد کرد که پول را برفیق او داده است آن مرد قبول نمیکرد و آخر شکایت کرد و از خلیفه درین باره حکم خواست . خلیفه آن زمان عمر بود و به آن زن گفت شکایت این مرد را چگونه پاسخ خواهی داد؟ مگر با تو شرط نکرده بود که باید او نیز حاضر باشد و امانت را هر دو از تو بازگیرند؟ در زمان میخواست بزبان آن زن حکم بدهد که دست خود را برافراخت و خلیفه را سوگند داد که قضاوت را به علی واگذار کند . عمر پذیرفت و کس فرستاد و امام را بمسجد فراخواند . آن روزها جای قاضی در مسجد بود و شخص قاضی خلیفه وقت بود یا نماینده‌ئی بود که خلیفه از جانب خود برقرار میکرد خلیفه که این پیشنهاد را از آن زن شنید از امام خواست تا در باره او مدعی او قضاوت کند امام چون شکایت آن مرد را شنید باهوش خداداد خود در برده که آن دو نفر با آن زن خدعه کرده‌اند . . . پس به مدعی یعنی به آن مرد که امانت

را مطالبه میکرد گفت مگر با این زن شرط نکردید که باید هر دو حاضر باشید تا امانت را بشما مسترد دارد؟ آن مرد گفت آری شرط کردیم و بهمین جهت شاکي هستم که بی حضور من آن پول را برفیقم داده است. امام فرمود خیلی خوب پس برو و رفیقت را بیاور تا هر دو حاضر باشید و آن ودیعه را بشما مسترد دارد آن ودیعه همچنان هست تا رفیقت را بیاوری! آن مرد از حیرت دهانش بازماند و برخاست و راه خود را گرفت. عمر که شاهد این قضاوت بود گفت لیحیی ابوالحسن یعنی زنده باد ابوالحسن مورخین نوشته اند پیشوای ماهمیشه متبسم بوده گاه و بیگاهه لطیفهائی یاد میکرد و گاهی مزاح میکرد و هیچ کس ندید که او خشمگین شود یا کسی را تنبیه کند یا گناه کاری را نبخشد یا سائلی را محروم و نا امید باز گرداند و نشد که از وی چیزی بپرسند و او در جواب درماند.

امام مردی قیافه شناس بود و از جمله کلمات اوست که در باره مشکلترین مباحث فیزیونومی فرموده است که ما **اضر احد** " شیئا " الا **ظهر فی فلنات لسانه و صفحات وجهه** یعنی نشده است که آدمی را بدل اندیشهائی باشد که بهنگام باز گفتن از تمجمج زبان و گونه گون شدن سیما و رخسار او ظاهر نگردد و نیز در یکی از آیات اوست که هنگام جنگ بگونه رجز یاد کرده است: **اقتلهم ولا اری معاویه الجاحظ العین العظیم الهاویه** یعنی من می جنگم ولی معاویه را نمی بینم که در میدان جنگ آید معاویه را میگویم آن مرد برآمده چشم، که دیدگانش برون بسته و قلیپده اند و رخساره او از پائین قطور است لحمانی است و قیافهائی دارد و پیرچانه پیشوای ما نیز طبییی بوده است حاذق "چو" از جمله کلمات او است که فرموده است **من اراد البقاء و لایبقاء فلیباکر بالغذاء و لیکرر العشاء و لیلیس الحداء** یعنی آنکس که خواهد همیشه زنده ماند (در صورتیکه شدنی نیست که آدمی همیشه زنده بماند) باید صبحانه را ترک نکند و با پیدایش شب خوردن را تکرار کند و همیشه کفش بپوشد. و شما باید بدانید که عربها همه با پای برهنه و شکم گرسنه بسر میبردند و هنوز هم عربهای بدوی و طوائف صحرائشین کفش ندیده اند و نگارنده خود در بازار بغداد گروهی از اعراب بنی حسن را دیدم که شیخ ایشان از پیش و آنها بدنیا ل او رهسپار بودند و تازه کفش دیده و خریده و پوشیده میخندیدند و می گفتند: **شیخنا لایسء مداسا هئا لابس جندره** یعنی شیخ ما کفش پوشیده است و ما قندره بر تنیده ایم. و مردم عراق این نوع کفش که مردم می پوشند **قندره** qhondoreh می نامند و دهاتی های عراق که با کلمه معیدی Moaaydi معروفند آن را جندره می گویند Jendereh و پا افزاری را که عموما و شیوخ می پوشند کفش و امدا س و با جوح می خوانند و کلمه با جوح معرب یا جوح است.

این بشیر که از شعرای عصر عباسی بوده است در آرزوی یک جفت نعس همی بسر برده است و از جمله آیات اوست که در مجلس درس ابو عثمان مازنی انشاد کرده است و متاءثر بوده است

که مردم بکفش پاره او نگاه می کنند :

کم اری ذا تعجب من تعالی

و رضائی منه بلیس البوالی

از امام درباره حفظ صحت نیز این جمله نقل شده است که ابن سینا را مایه اعجاب بوده است و بر قانون یاد کرده است که فرمود المعدة بيت الداء والحمية رءس كل دواء واصل کل داء البرده یعنی معده خانه همه دردهاست و پرهیز و امساک بر تر از همه داروهاست و شالوده هر دردی چینه زدن و گاه و بیگاه بی گرسنه بودن دست بغذا بردن است. و در باب تشریح از جمله کلمات امام است: عجبا لهذا الانسان يبصر بشحم ويسمع بعظم ويتكلم بلحمه یعنی وجود آدمی در خور شگفت است زیرا بایک پرده بی می بیند و با یک بند استخوان می شنود و بایک قطعه گوشت سخن می گوید نیز با ایراد این جمله نشان میدهد که پزشک روانی بوده است: ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحكم یعنی دل ها نیز چون سایر اعضاء بدن با بیماری غم و اندوه مبتلا می شوند و داروی آنها طرائف و ظرائف کلماتند که شعار دانائی و حکمتند.

امام بنجوم یعنی ستاره شناسی و علم نژاد معتقد نبوده است زیرا در باره ستاره شناسی فرموده

است خوفني منجم "اخو خيل تراجع المريخ في بيت الحمل فقلت دعني من اكاذيب الحيل

المشتری عندی سواء و زحل یعنی منجمی دیوانه مرا این جهت می رسانی که ستاره مریخ بجرج بره در آمده است و من گفتم از گفتار بیهوده خودداری کن، که مشتری (یعنی ستاره سعد) و زحل (یعنی ستاره نحس) پیش من یکسانند ولی من گمان نمیکنم که این بیت از امام باشد زیرا او در کلمات و ابیات خود هیچ گاه دشنامی یاد نکرده است. و در باره نژاد از جمله ابیات اوست الناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم آدم والام حواء یعنی افراد آدمیزاد از جهت پیکره و قیافه با یکدیگر اختلاف دارند و رنه پدرشان آدم است و مادرشان حواست یعنی از یک اصل برآمده اند.

و چنانچه می نگردد پیشوای شیعه تنها مرد دین و خلیفه مسلمین نبوده است بلکه شاعر هم بوده خطیب و ناطق هم بوده جنگجو و فرمانده هم بوده حکیم، سیاسی، قاضی، زاهد عابد حاکم و مردی برتر و بی همتا بوده است و پادشاه، وصی و ولی امر و پاترون نیز بوده است و برای هر یک از این اوصاف شواهد بسیار دارم مگر آنکه برای ایراد آنها همه براهین فرصتی و مجالی موجود نیست، تنها در باره ولایت او مختصری یاد می کنیم که موضوع مقولت ماست و در مشرق با کلمه ولی امر و در مغرب با کلمه پاترون نامیده شده است بی جهت نبوده است که او را امام المشارق و المغرب خوانده اند.